

زمان انتخاب تاریخی برای اصلاح طلبان

نطق آذر منصوری دبیر کل اتحاد ملت در یازدهمین کنگره این حزب

گزارش
احزاب



در نامه‌ای که اخیراً

به رئیس جمهور

نوشته شد، بسته‌ای

را برای اصلاح بودجه

پیشنهاد دادیم.

در چنین شرایطی،

اصلاح طلبی نمی‌تواند

به نقش منتقد

صرف بسنده کند.

جامعه از ما انتظار

راه حل‌های واقعی،

قابل اجرا و ملموس

دارد. اصلاح طلبی

بدون برنامه، بدون

شجاعت و بدون

مسئولیت‌پذیری،

جایگاه خود را از

دست خواهد داد

گروه سیاست: «چهارشنبه و پنج‌شنبه یازدهمین کنگره حزب اتحاد ملت ایران اسلامی برگزار شد. این تشکیلات در این دوره کنگره مجمع عمومی به ریاست سیدمحمدضامتی، کم‌سپن‌ترین رئیس کنگره تا امروز این تشکیلات و هیئت رئیسه‌ای با اکثریت زنان، ۳ عضو خانم حزب، مهدیه رستمی، عصمت پناهی و مونا داودی و علی پیر حسینلو و متقی برگزار شد و محور سخنان اعتراضات اخیر و گرامیداشت اشرف بروچردی از اعضای شورای مرکزی حزب بود. در افتتاحیه این برنامه آذر منصوری، دبیرکل حزب و سیدمحمد محمود میرلوحی و امیر آریزند از اعضای شورای مرکزی سخنرانی کردند خلاصه کوتاهی از سخنرانی آذر منصوری در ادامه می‌آید:

در اینجا لازم می‌دانم مراتب تأسّف، تسلیت و همدردی حزب را با خانواده‌های جان‌باختگان اعتراضات اخیر اعلام کنم و بر ضرورت رسیدگی عادلانه، شفاف و مسئولانه به این وقایع تأکید ورزم؛ همچنین آزادی تمامی بازداشت‌شدگان این اعتراضات به‌خصوص زنان، جوانان و نوجوانان و دانش‌آموزان و تأمین حق اعتراض شهروندان معترض را به عنوان اقدام حداقلی که می‌تواند از تشدید تنش‌ها جلوگیری کند یادآور شوم. متأسفانه، به‌رغم تأکید رئیس‌جمهور بر رواداری و گفت‌وگو با معترضان، همچنان شاهد بر خوردهای خشن از طرف نهادهای و گروه‌هایی هستیم که خود عامل به خشونت کشیده شدن اعتراضات هستند؛ بر خوردهای خودسرانه و مشکوکی مشابه آنچه در برخی از مناطق درگیر اعتراض‌ها، مانند شهرستان ملکشاهی ایلام، کرمانشاه و لرستان رخ داد. از رئیس‌جمهور محترم انتظار می‌رود از دخالت لباس شخصی‌ها و اعمال بر خوردهای خشن با معترضان جلوگیری کنند.

«چه باید کرد؟»

اگر بخواهیم با خود و با جامعه صادق باشیم، باید بپذیریم که ایران امروز در وضعیت عادی قرار ندارد، در مسیر توسعه پایدار حرکت نمی‌کند و نه حتی از ثبات حداقلی بر خوردار است. بحران امروز، پیش و بیش از هر چیز، بحران حکمرانی است؛ بحرانی که تمامی حوزه‌ها را دربر گرفته و نشانه‌های آن را می‌توان به‌روشنی در کاهش شدید اعتماد عمومی، افزایش نارضایتی اجتماعی، فرار سرمایه انسانی، مهاجرت گسترده نخبگان و گسست روزافزون میان حاکمیت و ملت مشاهده کرد؛ جامعه‌ای که احساس می‌کند دیده نمی‌شود و صدایش شنیده نمی‌شود، دیر یا زود از مشارکت فاصله می‌گیرد؛ و این فاصله، خطرناک‌ترین رنگ هشدار برای هر نظام سیاسی است. هیچ نظامی-حتی اگر از قوی‌ترین ابزارهای قدرت نظامی بر خوردار باشد- نمی‌تواند در بلندمدت، بدون رضایت نسبی و مشارکت فعال مردم، پایدار بماند.

در حوزه سیاست داخلی، با الگویی از حکمرانی مواجه هستیم که روزه‌روز ناکارآمدتر می‌شود. تصمیم‌ها اتخاذ می‌شوند، اما مسئولیتی برای پیامدهای آن‌ها پذیرفته نمی‌شود؛ خطاها تکرار می‌شوند، اما اصلاحی در کار نیست. نهادهای تصمیم‌گیر شفاف و پاسخگو نیستند و همین امر چرخه‌ای معیوب از تصمیم‌های نادرست و نتایج پرهزینه را بازتولید کرده است.

یکی دیگر از ابعاد بحران حکمرانی، فقدان سازوکارهای مؤثر پاسخگو است. در ساختاری که تصمیم‌گیران در برابر نتایج تصمیم‌های خود پاسخگو نیستند، خطا به‌جای اصلاح، نهادینه و عادی‌سازی می‌شود. هزینه اشتباهات به جامعه تحمیل می‌شود، اما مسئولیت آن به‌ندرت پذیرفته می‌شود.

بحران حکمرانی در ایران، هم‌زمان بحران عقلانیت جمعی نیز هست.

از بحران سیاست خارجی تا فرسایش جامعه

هیچ نظام سیاسی، در هیچ نقطه‌ای از جهان، بدون رضایت نسبی و مشارکت واقعی اکثریت جامعه، پایدار و قدرتمند نمانده است. این یک قاعده تاریخی است. نظام‌هایی که به‌جای مردم، به ابزارهای کنترلی تکیه کردند؛ به‌جای مشارکت، حذف را برگزیدند؛ و به‌جای اصلاح، انکار را ادامه دادند، شاید مدتی دوام آورند، اما در نهایت هزینه‌های بسیار سنگین‌تری پرداختند؛ هم برای خود و هم برای ملت‌هایشان. زمانی که توزیع قدرت، منابع و فرصت‌ها نه بر اساس شایستگی، بلکه بر مبنای ارادت‌سالاری،

حلقه‌های بسته و حذف رقبا صورت می‌گیرد، نتیجه چیزی جز توزیع رانت، اتلاف گسترده منابع ملی و تضعیف عمیق اعتماد عمومی نخواهد بود. مسئله ایران، کمبود نیروی انسانی توانمند نیست؛ ایران از نظر سرمایه انسانی، یکی از غنی‌ترین کشورهای منطقه است. بحران اصلی، بحران حذف نیروهای توانمند است؛ حذف به‌دلیل تفاوت دیدگاه، گرایش سیاسی، یا حتی استقلال فکری. وقتی شایستگی جای خود را به وفاداری می‌دهد، فرایند تصمیم‌سازی فقیر می‌شود، خطاها تکرار می‌شوند و هزینه‌ها بر دوش جامعه می‌افتد. حاصل چنین

ساختاری، حکمرانی‌ای است که نه می‌آموزد، نه اصلاح می‌شود و نه توان مواجهه با پیچیدگی‌های دنیای امروز را دارد. این مسیر، مسیر فرسایش است، نه ثبات.

در حوزه سیاست خارجی نیز باید بی‌پرده سخن گفت. وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایران در سال‌های اخیر، به‌شدت تحت تأثیر تحریم‌های بین‌المللی قرار داشته است. نکته‌ای که نباید از آن غفلت کرد این است که بار اصلی این فشارها، نه بر ساختار قدرت، بلکه بر زندگی روزمره مردم است. تحریم، یک مفهوم انتزاعی نیست؛ تحریم در هیچ کجای دنیا نعمت نیست! تحریم یعنی فشار مستقیم بر معیشت، سلامت روان و امید اجتماعی. باید این واقعیت را پذیرفت اگر چه تهدیدات امنیتی آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه کشور واقعی‌اند، اما پاسخ به این تهدیدها نمی‌تواند در قالب سیاست خارجی غیرعقلانی، پرهیزنه و مبتنی بر سستیز و تقابل دائمی تعریف شود. تجربه سال‌های گذشته به‌روشنی نشان داده است که دشمن‌سازی بی‌پایان، توسعه نمی‌سازد و سیاست خارجی فاقد عقلانیت، مستقیماً معیشت مردم را هدف قرار می‌دهد. امنیت واقعی، از مسیر قدرت اقتصادی، انسجام اجتماعی و مشروعیت داخلی حاصل می‌شود. کشوری که اقتصادش فرسوده، جامعه‌اش دیواره و سرمایه اجتماعی‌اش تحلیل رفته باشد، حتی اگر در ظاهر پرهزینه‌ترین سیاست‌های امنیتی را دنبال کند، در عمل آسیب‌پذیرتر خواهد بود. بخش عمده تحریم‌های فلج‌کننده علیه ایران، به‌پرونده هسته‌ای گره خورده است. در این باره هشدارهایی داده شده و اما اگر ما بر دستیابی به یک توافق دیپلماتیک پایدار تأکید داریم، از سر خوش خیالی و به‌معنای ساده‌انگاری دشمنان، نادیده گرفتن منافع ملی یا تسلیم نیست، بلکه یک ضرورت راهبردی برای کاهش فشار بر مردم و بازگرداندن کشور به مسیر توسعه است.

اما شاید بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین بحران امروز ایران، شکاف عمیق و روبه‌گسترش میان حاکمیت و ملت باشد؛ شکافی که اگر ترمیم نشود، هیچ سیاست اقتصادی، امنیتی یا خارجی قادر به جبران آن نخواهد بود. نشانه‌های این گسست روشن‌اند: کاهش معنادار مشارکت سیاسی، بی‌اعتمادی فراگیر به نهادهای رسمی، گسترش بی‌تفاوتی اجتماعی، و خشم فروخورده‌ای که در لایه‌های مختلف جامعه انباشته شده است؛ خشمی که اعتراضات اخیر نشان داد تا چه حد مستعد شعله‌ور شدن است. این‌ها نشانه‌های یک بحران فراینده‌اند؛ بحرانی که اگر نادیده گرفته شود، ناگهان و با هزینه‌هایی سنگین‌تر و گاه غیرقابل جبران، خود را نشان خواهد داد.

تحلیل وضعیت جامعه ایران

جامعه ایران امروز، جامعه‌ای خسته، فرسوده و سرخورده است. فشارهای اقتصادی، تورم مزمن، کاهش قدرت خرید، فساد ساختاری و محدودیت‌های اجتماعی، تنها بخشی از واقعیت زندگی روزمره مردم را تشکیل می‌دهد. اما در کنار همه این‌ها، یک عامل کلیدی وجود دارد که کمتر به آن پرداخته شده است: نابرابری درآمدی فراینده. نابرابری درآمدی امروز به یکی از مهم‌ترین عوامل تضعیف قشر متوسط و تشدید نارضایتی اجتماعی تبدیل شده است. تمرکز ثروت در دست گروه‌های خاص، دسترسی نابرابر به فرصت‌ها، و شکاف روزافزون میان دهک‌های درآمدی، نه‌تنها عدالت اجتماعی را مخدوش کرده، بلکه بنیان‌های ثبات اجتماعی را نیز به‌شدت تضعیف نموده است.

قشر متوسط-که نقش ضربه‌گیر بحران‌ها را ایفا می‌کند- امروز در حال سقوط به دهک‌های پایین‌تر است. اگر این روند متوقف نشود، جامعه به‌سوی دوقطبی خطرناک «بر خوردار-محروم» نیز سوق داده خواهد شد؛ وضعیتی که پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن به‌مراتب سنگین‌تر از بحران‌های اقتصادی است. جوانان این سرزمین، که باید موتور توسعه باشند، امروز آینده خود را بیرون از مرزها جست‌وجو می‌کنند. مهاجرت گسترده نخبگان، دانشجویان و نیروهای متخصص، نشانه‌ای روشن از بحران امید است. جامعه‌ای که جوانانش به آینده در داخل کشور باور ندارند، تبعیض علیه زن‌ان تنها یک مسئله فرهنگی یا نمادین نیست؛ مسئله‌ای عمیقاً توسعه‌ای است. حذف یا محدودسازی زنان از بازار کار، مدیریت و فرآیندهای تصمیم‌سازی، به‌معنای اتلاف منابع انسانی و تضعیف توان توسعه ملی است. هیچ کشوری با نادیده گرفتن نیمی از شهروندان خود، به توسعه پایدار دست نیافته است.

ایجاد فرصت‌های برابر، رفع تبعیض و پایان دادن به خشونت علیه زنان نه امتیاز دادن است و نه تهدید ارزش‌ها؛ بلکه بازگرداندن عقلانیت به حکمرانی و استفاده از تمامی ظرفیت‌های ملی است.

بعد دیگر بحران اجتماعی در ایران شکاف عمیق و روبه‌گسترش میان نسل‌هاست. نسل جوان امروز ایران، نه‌تنها با مشکلات معیشتی و محدودیت‌های ساختاری روبه‌روست، بلکه احساس می‌کند

در روایت رسمی از آینده کشور، جایگاهی برای او تعریف نشده است. تفاوت عمیق در تجربه زیسته، نظام ارزشی، سبک زندگی و انتظارات، بدون وجود سازوکارهای گفت‌وگو و فهم متقابل، به بی‌اعتمادی متقابل و گسست نسلی انجامیده است. نسلی که احساس می‌کند دیده و شنیده نمی‌شود، به‌تدریج از مشارکت اجتماعی و سیاسی فاصله می‌گیرد یا راه خروج را برمی‌گزیند و یا در خود فرو می‌رود و با اینکه در نهایت عصیان می‌کند. اگر این شکاف نسلی ترمیم نشود، نه‌تنها سرمایه اجتماعی بازتولید نخواهد شد، بلکه هر پروژه اصلاحی نیز با فقدان پشتوانه اجتماعی مواجه خواهد بود. هیچ آینده‌پایداری بدون بازگرداندن امید، نقش و کرامت به نسل جوان قابل تصور نیست.

و اما فقر

فقر در ایران امروز صرفاً به معنای کاهش درآمد یا ناتوانی در تأمین معیشت نیست؛ بلکه با پدیده‌ای به‌نام فقر چندبعدی مواجه‌ایم. فقر در دسترسی به آموزش باکیفیت، خدمات درمانی مناسب، مسکن امن، شغل پایدار، امنیت اجتماعی و حتی امکان مشارکت مؤثر در تصمیم‌گیری‌ها. سیاست‌گذاری‌ای که فقر را صرفاً با یارانه‌های مقطعی یا آمارهای حداقلی تعریف می‌کند، قادر به مهار این بحران نخواهد بود. مقابله با فقر چندبعدی، نیازمند اصلاحات ساختاری، بازتوزیع عادلانه فرصت‌ها و بازتعریف نقش دولت در حمایت اجتماعی است.

اقتصاد رانتی، فساد و ضرورت پیشگیری

اقتصاد ایران امروز بیش از آن که مولد باشد، رانتی و فسادزا شده است. تحریم‌ها، در بسیاری از موارد، به ابزاری برای توزیع رانت، ایجاد انحصار و اعطای امتیازات خاص بدل شده‌اند. نتیجه این مسیر برای مردم روشن است: گسترش فقر، ناامنی اقتصادی و از میان رفتن امید به آینده. تجربه ثابت کرده است که مبارزه با فساد، تنها با بر خوردهای قضایی پسینی ممکن نیست. اگر چه بر خوردها مقدس‌ان ضروری است، اما پیشگیری از فساد اهمیت به‌مراتب بیشتری دارد. باید در نظام بروکراسی، سیاست‌های ارزی، نظام مالیاتی، بودجه‌ریزی و ساختار تصمیم‌گیری اقتصادی، سازوکارهایی تعبیه شود که اساساً امکان شکل‌گیری رانت را به حداقل برسانند: شفافیت، رقابت سالم، پاسخگویی، و حذف امضاهای طلایی و امتیازات رانتی، ابزارهای واقعی مبارزه با فسادند. بدون این اصلاحات ساختاری، هر مبارزه‌ای با فساد، نمایشی و ناکارآمد خواهد بود. به این ترتیب این پرسش جدی مطرح است که چگونه و بر چه مبنایی در کشور ما نهادهایی بدون تن دادن به این سازوکارها از بودجه عمومی ارتزاق می‌کنند و چه بسا سالانه درخواست افزایش بودجه و گنجاندن ردیف‌های جدید دارند، حاضر به شفافیت و پاسخگویی نیستند؟

در نامه‌ای که اخیراً به رئیس‌جمهور نوشته شد، بسته‌ای را برای اصلاح بودجه پیشنهاد دادیم. در چنین شرایطی، اصلاح طلبی نمی‌تواند به نقش منتقد صرف بسنده کند. جامعه از ما انتظار راه حل‌های واقعی، قابل اجرا و ملموس دارد. اصلاح طلبی بدون برنامه، بدون شجاعت و بدون مسئولیت‌پذیری، جایگاه خود را از دست خواهد داد.

ما اصلاح طلبان باید بدون لکنت از حقوق همه ایرانیان دفاع کنیم؛ بر تقویت جامعه مدنی، مشارکت واقعی مردم و قدرتمند شدن جامعه ایران تأکید داشته باشیم؛ با نابرابری درآمدی مقابله کنیم و پیگیر ایجاد فرصت‌های برابر و تحقق عدالت برای همه شهروندان باشیم؛ رفع تبعیض‌های جنسیتی را به‌عنوان محور توسعه بپذیریم؛ بر سیاست خارجی عقلانی، تنش‌زدا و مبتنی بر منافع ملی پافشاری کنیم؛ مدافع توسعه‌ای پایدار، درون‌زا و دموکراتیک باشیم؛ بر انتخابات آزاد و عادلانه اصرار ورزیم و حضور در قدرت را یک اصل بدانیم، نه هدف! از حق انتخاب سبک زندگی مردم دفاع کنیم؛ رفع حصر و آزادی همه زندانیان سیاسی همواره از اولویت‌های ما باشد. پیگیر حق دسترسی شهروندان به گردش آزادانه اطلاعات باشیم.

ما اگر نتوانیم بجای برای ایران امروز نداشته باشیم و اگر صدای حق خواهی ملت بزرگ ایران نباشیم، اصلی‌ترین منبع قدرت خود را از دست خواهیم داد و به‌تدریج از معادلات حذف خواهیم شد. ما با جامعه‌ای بی‌پناه مواجه‌ایم؛ و اگر «قدرت بی‌قدرتان» نباشیم، راه باریک آزادی نیز به‌بن‌پست خواهد رسید.

بیانیه ۱۵ ماده‌ای سیدمحمد خاتمی و نیز بیانیه ۱۱ ماده‌ای جبهه اصلاحات ایران، چارچوبی واقع‌گرایانه برای این مسیر ارائه می‌دهد؛ چارچوبی مبتنی بر حقوق شهروندی، شفافیت، توسعه پایدار، پاسخگویی و منافع ملی؛ مع الاسف کسانی که سال‌ها سال در مقابل اصلاحات به عنوان بخشی از راه حل‌های حکمرانی مقاومت کردند، به این واقعیت توجه نکردند که حذف یا بی‌اثر کردن نیروی میانه، کشور را به چاه مخاطراتی روبه‌رو خواهد کرد. توجه نکردند که سیاست اصرار بر یکدست‌سازی، تا چه حد کیفیت حکمرانی را تنزل می‌دهد و حاضر شدن به به قیمت حذف رقیب سیاسی، چشم بر فرصت‌های بسیاری که پیش روی کشور قرار می‌گرفت ببندند.

نقش مدیریت زنان
نادیده گرفته می‌شود



سید محمود میرلوحی
عضو شورای مرکزی
حزب اتحاد ملت

به جهت اینکه سرکار خانم دکتر بروچردی، از بزرگواران و عزیزانی است که شورای مرکزی و حزب اتحاد از خدمات و مشارکت ایشان در سال‌های اخیر بهره‌مند بود، چند جمله‌ای از بزرگداشت ایشان عرض خواهم کرد. ایشان یک اندیشمند فاضل فرهیخته‌ی فرهمند

شجاع و البته صمم، صبور و صمیمی بودند. دنیای ایران و ما در نیم قرن اخیر، خیلی تحولات را دیده است. زمانی که گفته می‌شود که از صنعت به انفجار اطلاعات و هوش مصنوعی و مجموعه تحولاتی که رخ داد، رسیده‌ایم؛ مصداقی از حضور، مشارکت، تلاش و پذیرش تحول را می‌بینیم. وقتی از گفت‌وگو، مشارکت و سازگاری به عنوان سه سرفصل مهم برای کار و فعالیت سیاستمداران و اهل فکر و فرهنگ یاد می‌شود؛ می‌بینیم که سرکار خانم بروچردی در این صحنه رفتار و عملکردشان از مصادیق همین موارد است؛ یعنی اهل گفت‌وگو، اهل ایجاد سازگاری بین سنت و مدرنیته، بین هویت ملی و مسائل دینی بودند. خدماتی که ایشان در کتابخانه ملی داشتند، تلاشی که در بزرگداشت مفاخر ملی انجام دادند، تلاشی که در شورای اجتماعی وزارت کشور داشتند، تلاشی که در تدوین آیین‌نامه NGOها و نهادهای عمومی غیردولتی توسط ایشان انجام شد، تلاشی که در حوزه مطالعات و برنامه‌ریزی صورت گرفت، از یاد نخواهد رفت. همچنین می‌توان به نقش بسیار مهم ایشان در تشکیل شوراهای شهر و روستا اشاره کرد. وقتی که اینها کنار هم قرار بگیرند، می‌توانیم بگوییم که یک زن فرهیخته و یک زن فاضل بودند. ایشان یکی از افرادی بود که توانست با سرعت تغییرات نسلی را رقم بزند و این تغییرات را در وجود خودش بروز دهد اما می‌بینیم که متأسفانه تلاشی که در جامعه ایرانی می‌شد و می‌شود که بین بخش‌هایی مانند دین و ملیت، سنت و مدرنیته، تعارض ایجاد کنند. کشوری که امروز ۲۰ میلیون تحصیل کرده دانشگاهی دارد و از این جمعیت ده میلیون نفرش خانم‌ها هستند؛ چطور نقش مدیریت زنان در آن نادیده گرفته می‌شود. چطور است که در خصوص مشارکت و نقش زنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کشور، مقاومت می‌شود. چطور می‌توان نقش زنان را در توسعه کشور نادیده گرفت.

ضرورت ایجاد
نهاد راهبردی در حزب



امیرآریا یزد
عضو شورای مرکزی
حزب اتحاد ملت

یکی از کاستی‌های مزمن حیات حزبی در ایران، فقدان سازوکارهای پایدار برای تولید، تثبیت و پایش راهبردهای کلان است. بسیاری از احزاب، از جمله احزاب اصلاح‌طلب، بیش از آنکه واجد راهبرد باشند، دارای مجموعه‌ای از مواضع مقطعی هستند که عمدتاً در واکنش به رخ‌دهای سیاسی و یا الزامات انتخاباتی شکل می‌گیرند. این وضعیت به تدریج، موجب فرسایش انسجام درونی حزب، تضعیف قدرت پیش‌بینی و گسست میان حزب و بدنه اجتماعی آن شده است. حزب اتحاد ملت ایران اسلامی، به عنوان یکی از مهم‌ترین تشکل‌های برآمده از تجربه اصلاح طلبی نهادمند، امروز با ضرورتی دوگانه مواجه است. از یکسو، بازاندیشی در سازوکار راهبردی خود و از سوی دیگر، پاسخ روشن به این سوال که حزب دقیقاً نماینده کدام بخش از جامعه ایران است و پیگیر چه مطالباتی خواهد بود. راهبرد سیاسی، محصول تصمیم فردی و یا جمعی کوتاه‌مدت نیست؛ بلکه نتیجه فرایندی مستمر از تحلیل شرایط، صورت‌بندی اهداف، انتخاب ابزار و ارزیابی پیامدهاست. در احزاب مدرن، این فرایند در قالب نهادهای مشخص و دائمی سامان می‌یابد، نهادهایی که مستقل از تغییرات مقطعی مدیریت، مسئول حفظ حافظه راهبردی حزب هستند. در حزب اتحاد ملت، نبود چنین نهادی منجر شده است که اولاً تصمیمات به شرایط روز وابسته باشند و ثانیاً پیوند میان تحلیل‌های نظری و کنش عملی تضعیف شود و در نهایت امکان ارزیابی موفقیت یا ناکامی سیاست‌ها به صورت منظم فراهم نباشد. ایجاد نهاد راهبردی در حزب، نه یک تجمّل سازمانی، بلکه پیش‌شرط عقلانی شدن کنش سیاسی است.